

۲۲۷ _ ای اول اشخاص خیرخواه محترم عالم انسانی نامه‌های شما که در این مدت حرب ارسال نمودید نرسید در این ایام یکنامه بتاريخ ۱۱ فوریه ۱۹۱۶ رسید و فوراً جواب تحریر میگردد مقصد شما سزاوار هزار ستایش است زیرا خدمت بعالم انسانی مینمائید و این سبب راحت و آسایش عمومیت این حرب اخیر بر عالم و عالمیان ثابت کرد که حرب ویرانیست صلح عمومی آبادی حرب ممانعت و صلح حیات حرب درندگیست و خونخواری و صلح مهربانی و انسانی حرب از مقتضای عالم طبیعت است و صلح از اساس دین الهی حرب ظلمت اندر ظلمت است و صلح انوار آسمانی حرب هادم بنیان انسانی و صلح حیات ابدی عالم انسانی حرب مشابهت با گرگ خونخوار است و صلح مشابهت ملانکه آسمانی حرب منازعه بقا است صلح تعاون و تعاضد بین ملل در اینجهان و سبب رضایت حق در جهان آسمانی نفسی نمانده که وجدانش شهادت بر این ندهد که الیوم در عالم انسانی امری اعظم از صلح عمومی نیست هر منصفی بر این شهادت میدهد و آن انجمن محترم را میپرستد زیرا نیتشان چنان که این ظلمات مبدل بنور گردد و این خونخواری مبدل بمهربانی و این نعمت بنعمت و این زحمت برحمت و این بغض و عداوت بالفت و محبت منقلب شود لذا همت آن اشخاص محترمه شایان ستایش و نیایش است ولی در نزد نفوس آگاه که مطلع هستند بر روابط ضروریه که منبعث از حقایق اشیاست ملاحظه مینمایند که مسئله واحده چنانکه باید و شاید نفوذ در حقیقت انسانیه ننماید زیرا تا عقول بشری اتحاد حاصل نکند هیچ امر عظیمی تحقق نیابد حال صلح عمومی امریست عظیم ولی وحدت وجدان لازم است که اساس این امر عظیم گردد تا اساس متین شود و بنیان رزین گردد لهذا حضرت بهاءالله پنجاه سال پیش بیان صلح عمومی فرمود در حالتیکه در قلعه عکا مسجون بود و مظلوم بود و محصور بود این امر عظیم یعنی صلح عمومی را بجمیع ملوک مرقوم فرمود و در شرق در بین دوستان خویش تأسیس فرمود افق شرق بسیار تاریک بود و ملل در نهایت بغض و عداوت با یکدیگر و ادیان تشنه خون یکدیگر بودند ظلمت اندر ظلمت بود در چنین زمانی حضرت بهاءالله از افق شرق مانند آفتاب طلوع کرد و بانوار این تعالیم ایران را روشن فرمود از جمله تعالیم اعلان صلح عمومی بود

کسانیکه پیروی کردند از هر ملت و از هر دین و مذهب در نهایت محبت اجتماع نمودند بدرجه ئی که محافل عظیمه تشکیل میشد که از جمیع ملل و ادیان شرق مرکب بود هر نفسی داخل انجمن میشد میدید یک ملتست و یک تعالیم و یک مسلک است و یک ترتیب زیرا تعالیم حضرت بهاءالله منحصر در تأسیس صلح عمومی نبود تعالیم کثیره بود که معاونت و تأیید صلح عمومی مینمود . از جمله تحری حقیقت تا عالم انسانی از ظلمت تقالید نجات یابد و بحقیقت پی برد این قمیص رثیث هزاران ساله را بدور بیندازد و پیرهنی که در نهایت تنزیه و تقدیس در کارخانه حقیقت بافته شده بپوشد و چون حقیقت یکیست تعدد قبول نمیکند لهذا افکار مختلفه منتهی ب فکر واحد گردد .

و از جمله تعالیم حضرت بهاءالله وحدت عالم انسانیت که جمیع بشر اغنام الهی و خدا شبان مهربان این شبان بجمیع اغنام مهربانست زیرا کل را خلق فرموده و پرورش داده و رزق احسان میدهد و محافظه میفرماید شبهه نماند که این شبان بجمیع اغنام مهربانست و اگر در بین این اغنام جاهلانی باشند باید تعلیم کرد و اگر اطفالی باشند باید تربیت نمود تا ببلوغ رسند و اگر بیماری باشد باید درمان نمود نه اینکه کره و عداوتی داشت باید مانند طبیب مهربان این بیمارهای نادانرا معالجه نمود .

و از جمله تعالیم حضرت بهاءالله اینکه دین باید سبب الفت و محبت باشد اگر سبب کلفت گردد لزومی ندارد زیرا دین درمانست و اگر درمان سبب درد گردد لزومی ندارد.

و از جمله تعالیم بهاءالله اینکه دین باید مطابق علم و عقل باشد تا در قلوب انسانی نفوذ نماید اساس متین باشد نه اینکه عبارت از تقالید باشد .

و از جمله تعالیم بهاءالله تعصب دینی و تعصب جنسی و تعصب سیاسی و تعصب اقتصادی و تعصب وطنی هادم بنیان انسانیت تا این تعصبا موجود عالم انسانی

راحت ننماید شش هزار سالست که تاریخ از عالم انسانی خبر میدهد در اینمدت شش هزار سال عالم انسانی از حرب و ضرب و قتل و خونخواری فارغ نشد در هر زمانی در اقلیمی جنگ بود و این جنگ یا منبعث از تعصب دینی بود و یا منبعث از تعصب جنسی و یا منبعث از تعصب سیاسی و یا منبعث از تعصب وطنی پس ثابت و محقق گشت که جمیع تعصبات هادم بنیان انسانیت و تا این تعصبات موجود منازعه بقا مستولی و خونخواری و درندگی مستمر پس عالم انسانی از ظلمات طبیعت جز بترک تعصب و اخلاق ملکوتی نجات نیابد و روشن نگردد چنانچه از پیش گذشت اگر این تعصب و عداوت از جهت دین است دین باید سبب الفت گردد و الا ثمری ندارد و اگر این تعصب تعصب ملیست جمیع نوع بشر ملت واحده است جمیع از شجره آدمی روئیده اصل شجره آدم است و شجره واحده است و این ملل بمنزله اغصانست و افراد انسانی بمنزله برگ و شکوفه و اثمار دیگر ملل متعدده تشکیل کردن و بدین سبب خونریزی نمودن و بنیان انسانی برانداختن این از جهل انسانیت و غرض نفسانی و اما تعصب وطنی این نیز جهل محض است زیرا روی زمین وطن واحد است هر انسان در هر نقطه از کرهء ارض زندگی می‌تواند پس جمیع کره ارض وطن انسانست این حدود و ثغور را انسان ایجاد کرده در خلقت حدود و ثغوری تعیین نشده اروپا یقطنه است آسیا یقطنه است آمریکا یقطنه است امریکا یقطنه است استرالیا یقطنه است اما بعضی نفوس نظر بمقاصد شخصی و منافع ذاتی هر یک از این قطعات را تقسیم نموده‌اند و وطن خویش انگاشته‌اند خدا در بین فرانس و آلمان فاصله خلق نفرموده متصل بیکدیگر است بلی در قرون اولی نفوسی از اهل غرض بجهت تمشیت امور خویش حدود و ثغوری معین نمودند و روز بروز اهمیت یافته تا این سبب عداوت کبری و خونریزی و درندگی در قرون آتیه گشت و بهمین قسم غیر متناهی خواهد بود و این فکر وطن اگر در ضمن دائرهء محصوره ماند سبب اول خرابی عالم است هیچ عاقلی و هیچ منصفی اذعان باین اوهام ننماید و هر قطعه محصوره را که نام وطن می‌نهیم و باو هام خویش مادر می‌نامیم و حال آنکه کره ارض مادر کل است نه این قطعه محصوره خلاصه ایامی چند روی این زمین زندگانی مینمائیم و عاقبت در آن دفن میشویم قبر ابدی ماست آیا جائز است بجهت این قبر ابدی بخونخواری پردازیم

و همدگر را بدریم حاشا و کلا نه خداوند راضی نه انسان عاقل اذعان این کار مینماید ملاحظه نمائید که وحوش مبارک ابدًا منازعه وطنی ندارند با یکدیگر در نهایت الفتند و مجتمعا زندگانی میکنند مثلا اگر کبوتری شرقی و کبوتری غربی و کبوتری شمالی و کبوتری جنوبی بالتصادف در آن واحد در جایی جمع شوند فوراً بیکدیگر الفت نمایند و همچنین جمیع حیوانات مبارکه از وحوش و طیور و لکن حیوانات درنده بمجرد تصادف با یکدیگر در آویزند و پیرخاش برخیزند و یکدیگر بدرند و ممکن نیست در بقعه واحده زندگانی کنند همه متفرقند و متهور و متحاربند و متنازع و اما تعصب اقتصادی این معلوم است که هر چه روابط بین ملل ازدیاد یابد و مبادله امتعه تکرر جوید و هر مبدء اقتصادی در هر اقلیمی تأسیس یابد بالمآل بسائر اقالیم سرایت نماید و منافع عمومی رخ بگشاید دیگر تعصب بجهت چه و اما در تعصب سیاسی باید متابعت سیاست الله کرد و این مسلم است که سیاست الهیه اعظم از سیاست بشریه است ما باید متابعت سیاست الهیه نمائیم و او بجمیع افراد خلق یکسانست هیچ تفاوتی ندارد و اساس ادیان الهیست .

و از جمله تعالیم حضرت بهاءالله ایجاد لسان واحد است که تعمیم بین بشر گردد پنجاه سال پیش این تعلیم از قلم حضرت بهاءالله صادر شد تا این لسان عمومی سبب ازاله سوء تفاهم بین جمیع بشر گردد .

و از جمله تعالیم حضرت بهاءالله وحدت نساء و رجالت که عالم انسانیرا دو بال است یک بال رجال و یک بال نساء تا دو بال متساوی نگردد مرغ پرواز ننماید اگر یک بال ضعیف باشد پرواز ممکن نیست تا عالم نساء متساوی با عالم رجال در تحصیل فضائل و کمالات نشود فلاح و نجاح چنانکه باید و شاید ممتنع و محال .

و از جمله تعالیم بهاءالله مواسات بین بشر است و این مواسات اعظم از مساواتست و آن اینست که انسان خود را بر دیگری ترجیح ندهد بلکه جان و مال فدای دیگران کند اما نه بعنف و جبر که این قانون گردد و شخصی مجبور بر آن شود بلکه باید

بصرافت طبع و طیب خاطر مال و جان فدای دیگران کند و بر فقراء انفاق نماید یعنی بآرزوی خویش چنانکه در ایران در میان بهائیان مجری است و از جمله تعالیم حضرت بهاءالله حریت انسانست که بقوه معنویه از اسیری عالم طبیعت خلاص و نجات یابد زیرا تا انسان اسیر طبیعت است حیوان درنده است زیرا منازعه بقا از خصائص عالم طبیعت است و این مسئله منازعه بقا سر چشمه جمیع بلایاست و نکبت کبری .

و از جمله تعالیم بهاء الله اینکه دین حصن حصین است اگر بنیان دین متزلزل و وهین گردد هرج و مرج رخ دهد و بکلی انتظام امور مختل شود زیرا در عالم انسانی دو رادعست که از ارتکاب رذائل حفظ می‌نماید یک رادع قانونست که مجرم را عذاب و عقاب مینماید ولی قانون رادع از جرم مشهود است و رادع از جرم مخفی نیست و اما رادع معنوی دین الهی رادع از جرم مشهود و مخفی هر دو است و انسانرا تربیت مینماید و تهذیب اخلاق میکند و مجبور بر فضائل مینماید و اعظم جهت جامعه است که تکفل سعادت عالم انسانی میکند اما مقصد از دین دین تحقیقی است نه تقلیدی اساس ادیان الهی است نه تقلید بشری .

و از جمله تعالیم حضرت بهاءالله اینکه هر چند مدنیت مادی از وسائط ترقی عالم انسانیت ولی تا منضم بمدنیت الهیه نشود نتیجه که سعادت بشریه است حصول نیابد ملاحظه کنید که این سفائن مدرعه که شهری را در یکساعت ویران می‌نماید از نتایج مدنیت مادیست و همچنین توپهای کروپ و همچنین تفنگهای ماوزر و همچنین دینامیت و همچنین غواصهای تحت البحر و همچنین تورپیت و همچنین سیارات متدرعه و همچنین طیارات آتش فشان جمیع این آلات از سیئات مدنیت مادیست اگر مدنیت مادیه منضم بمدنیت الهیه بود هیچ این آلات ناریه ایجاد نمی گشت بلکه قوای بشریه جمیع محول باختراعات نافع می‌شد و محصور در اکتشافات فاضله میگشت مدنیت مادیه مانند زجاجست و مدنیت الهیه مانند سراج زجاج بی‌سراج تاریک است مدنیت مادیه مانند جسم است و لو در نهایت طراوت و لطافت و جمال باشد مرده است مدنیت الهیه مانند روح است این جسم باین روح

زنده است و الا جیفه گردد پس معلوم شد عالم انسانی محتاج بنفثات روح القدس است بدون این روح عالم انسانی مرده است و بدون این نور عالم انسانی ظلمت اندر ظلمت است زیرا عالم طبیعت عالم حیوانیست تا انسان ولادت ثانویه از عالم طبیعت ننماید یعنی منسلخ از عالم طبیعت نگردد حیوان محض است تعالیم الهی این حیوانرا انسان مینماید و از جملهء تعالیم بهاء الله تعمیم معارفست باید هر طفلی را بقدر لزوم تعلیم علوم نمود اگر ابوبین مقتدر بر مصارف این تعلیم فیها و الا باید هیئت اجتماعیه آن طفل را وسائط تعلیم مهیا نماید .

و از جملهء تعالیم حضرت بهاءالله عدل و حق است تا این در حیز وجود تحقق نیابد جمیع امور مختل و معوق و عالم انسانی عالم ظلم و عدوانست و عالم تعدی و بطلان خلاصه امثال این تعالیم بسیار است این تعالیم متعدده که اساس اعظم سعادت عالم انسانیت و از سنوحت رحمانی باید منضم بمسئله صلح عمومی گردد و ممزوج بآن شود تا اینکه نتیجه بخشد و الا تنها مسئله صلح عمومی را در عالم انسانی تحققش مشکل است تعالیم حضرت بهاءالله چون ممتاز با صلح عمومیت لهذا بمنزله مائده ایست که از هر قسم اطعمه نفیسه در آن سفره حاضر هر نفسی مشتهیات خویش را در آن خوان نعمت بی پایان می یابد اگر مسئله منحصر در صلح عمومی باشد نتایج عظیمه چنانکه منظور و مقصود است حصول نیابد باید دائره صلح عمومی چنان ترتیب داده شود که جمیع فرق عالم و ادیان آرزوی خویش را در آن بیابند حال تعالیم حضرت بهاءالله چنین است که منتهای آرزوی جمیع فرق عالم چه از فرق دینی و چه از فرق سیاسی و چه از فرق اخلاقی چه از فرق قدیمه و چه از فرق حدیثه کل نهایت آرزوی خویش را در تعالیم حضرت بهاءالله می یابند مثلا اهل ادیان در تعالیم بهاء الله تأسیس دین عمومی می یابد که در نهایت توافق با حال حاضره است فی الحقیقه هر مرض لاعلاج را علاج فوریت و هر دردی را درمان و هر سم نقیص را دریاق اعظم است زیرا اگر بموجب تقالید حاضره ادیان بخواهیم عالم انسانرا نظم و ترتیب دهیم و سعادت عالم انسانرا تأسیس نمائیم ممکن نه حتی اجرایش محال مثلا اجرای احکام تورات الیوم مستحیل است و همچنین سایر ادیان بموجب تقالید موجوده و لکن اساس اصلی جمیع ادیان الهی که تعلق

بفضائل عالم انسانی دارد و سبب سعادت عالم بشر است در تعلیمات حضرت بهاءالله بنحو اکمل موجود و همچنین مللی که آرزوی حریت نمایند حریت معتدله که کافل سعادت عالم انسانیت و ضابط روابط عمومی در نهایت قوت و وسعت در تعالیم حضرت بهاءالله موجود و همچنین حزب سیاسی آنچه اعظم سیاست عالم انسانیت بلکه سیاست الهی در تعالیم حضرت بهاءالله موجود و همچنین حزب مساوات که طالب اقتصاد است الی الآن جمیع مسائل اقتصادی از هر حزبی که در میان آمده قابل اجرا نه مگر مسئله اقتصادی که در تعالیم حضرت بهاءالله و قابل الاجراست و از آن اضطرابی در هیئت اجتماعی حاصل نگردد و همچنین سائر احزاب چون بنظر عمیق دقت نمائید ملاحظه میکنید که نهایت آرزوی آن احزاب در تعالیم بهاءالله موجود این تعالیم قوه جامعه است در میان جمیع بشر و قابل الاجرا لکن بعضی تعالیمست از سابق نظیر احکام تورات که قطعاً الیوم اجرائش مستحیل و همچنین سائر ادیان و سایر افکار فرق مختلفه و احزاب متنوعه مثلاً مسئله صلح عمومی حضرت بهاءالله میفرماید که باید هیئت محکمه کبری تشکیل شود زیرا جمعیت امم هر چند تشکیل شد ولی از عهده صلح عمومی برنیاید اما محکمه کبری که حضرت بهاءالله بیان فرموده این وظیفه مقدسه را بنهایت قدرت و قوت ایفا خواهد کرد و آن اینست که مجالس ملیه هر دولت و ملت یعنی پارلمانت اشخاصی از نخبه آن ملت که در جمیع قوانین حقوق بین دولی و بین مللی مطلع و در فنون متفنن و بر احتیاجات ضروریه عالم انسانی در این ایام واقف دو شخص یا سه شخص انتخاب نمایند بحسب کثرت و قلت آن ملت این اشخاص که از طرف مجلس ملی یعنی پارلمانت انتخاب شده‌اند مجلس اعیان نیز تصدیق نمایند و همچنین مجلس شیوخ و همچنین هیئت وزراء و همچنین رئیس جمهور یا امپراطور تا این اشخاص منتخب عموم آن ملت و دولت باشند از این اشخاص محکمه کبری تشکیل میشود و جمیع عالم بشر در آن مشترک است زیرا هر یک از این نمایندگان عبارت از تمام آن ملتست چون این محکمه کبری در مسئله ئی از مسائل بین المللی یا بالاتفاق یا بالاکثریه حکم فرماید نه مدعی را بهانه ئی ماند نه مدعی را علیه را اعتراضی هر گاه دولتی از دولتی یا ملتی از ملل در اجرای تنفیذ حکم مبرم محکمه کبری تعلق و تراخی نماید عالم انسانی بر او قیام کند زیرا ظهیر این محکمه کبری

جميع دول و ملل عالمند ملاحظه فرمائيد که چه اساس متيني است و لکن از جمعيت محدود و محصور مقصود چنانکه بايد و شايد حصول نيابد اين حقيقت حالست که بيان ميشود ... *